

سر بس مشمک کبر ساری	از قح چون بقدر پردازی	بقلم ز روان در پیش	بس صلا کین ده صغ اش
از صفتش برسانی بنظم	زنده ان چه کلمه برست	صفت حل کردن کل من	
که بس خج و لطیفه درون	در دو کوشش کن دین برین	کل هر نرم زلف توک	ای که صبر بر ازان نزدیک
<b>صفت حل کردن یغلیب</b>			
حامل از رگسست تو را	ای چه قطعی از تو بنم تی تب	سر در کج کل کلسه بر باشد	بجز چشم غم جز بند
ستل مانند در جانین	اش عشق تالی از حمر چسین	که خضر عودی کجواه بود	دل از صلا خطا کاه بود
اشخام چه یغلیب شد	رشته بن ادم باشد	کل کل بر تر به می ترین	بس طبع خج شو جاسک
بشمار زنده بر هر مغرب	از یغلیب کج خوام خطیغ	رزان در صغی بی کراه	بسته زان قدر را کاه
از صغ صغی کس کس	بسته جنس در حق من	بس بر کوهی می سیران	اب کج در زش می سرور ان